

چپ‌گرایی، شیشه‌ عمر حکومت اسلامی

فاضل غیبی

کنفرانس ورشو (۱۳ تا ۱۴ فوریه ۲۰۱۹) با شرکت نمایندگان ۶۰ کشور به هدف «جلوگیری از نفوذ ایران در کشورهای منطقه» با شکست کامل روبرو شد. چرا که شرکت‌کنندگان حتی دربارهٔ محکومیت رژیم تهران نیز به توافق نرسیدند. کنفرانس ورشو باری دیگر بن‌بست جامعهٔ جهانی را در برخورد با حکومت اسلامی نشان داد. این بن‌بست ناشی از آن است که تنها کاری که جامعهٔ جهانی می‌تواند بکند، پشتیبانی از جنبشی دمکراتیک در برابر حکومت اسلامی است، اما نه تنها چنین جنبشی وجود ندارد که ناظران هنوز هم با توجه به میزان بالای شرکت در انتخابات، بخش بزرگی از مردم را پشتیبان حکومت اسلامی می‌پندارند.

بنابراین هم انتظارات کسانی که چشم‌براه "برخورد قاطع" دیگر کشورها با حکومت اسلامی هستند و هم سرخوردگی از اینکه «آنها فقط در پی منافع خود هستند!» بی‌مورد است. امروزه رویدادهای ونزوئلا نمونهٔ تاریخی بارزی است که نشان می‌دهد حتی با وجود جنبش دمکراتیک و گسترده، برکناری حکومتی پوپولیستی به چه اندازه دشوار است، تا چه رسد به حکومتی توتالیتر مانند حکومت اسلامی.

به هر حال چنانکه در ورشو دیدیم اپوزیسیون ایرانی فرسنگ‌ها از جنبشی گسترده و توانمند بدور است، چنانکه نتوانسته بود حتی نماینده‌ای به کنفرانس بفرستد و شمار اندک تظاهر کنندگان در مقابل محل برگزاری کنفرانس بیشتر نمایشگر نارسایی تشکل جنبش مخالف با حکومت اسلامی بود.

این در حالی است که حکومت اسلامی در چهار دههٔ گذشته از هیچ وحشیگری در سرکوب و آوارگی میلیون‌ها ایرانی و خرابی زیربنای مادی و روبنای معنوی کشور فروگذار نکرده و با صدور تروریسم و دخالت نظامی، صلح و امنیت جهانی را نیز به مخاطره انداخته است. از این نظر طبعاً اکثریت قاطع ایرانیان باید مخالف چنین حکومتی می‌بودند و برکناری آن را مهمترین هدف فعالیت اجتماعی و سیاسی خود می‌دانستند. خوشبختانه چنین نیز هست و صرفنظر از وابستگان به رژیم در ایران و کسانی که برایشان نابسامانی کشور بهانه‌ای بوده است تا خود به سواحل امن و رفاه کشورهای پیشرفته برسانند، اکثریت قاطع ایرانیان از ضرباتی که رژیم اسلامی بر پیکر میهن وارد ساخته و می‌سازد رنجورند و آرزوی روزی را دارند که ایران نیز در پهنهٔ آزادی و سربلندی به پیش برود.

بنابراین پرسش اصلی این است که مانع اصلی در راه همبستگی ایرانیان برای نجات کشور کدامست؟ و چون نیک بنگریم، همان ذهنیتی را می‌یابیم که اصولاً باعث وقوع انقلاب اسلامی شد: چپ‌گرایی!

لازمهٔ چپ‌گرایی هواداری از سازمان‌ها و جریانات چپ نیست، بلکه ویژگی نگرش سیاسی است؛ نگرشی که در بنیان، ایالات متحده را عامل اصلی بی‌عدالتی‌ها و جنگ‌ها و کارگردان کودتاها، پشتیبان دیکتاتورها و همهٔ دیگر بدبختی‌های بشری می‌یابد! اینجا نه مجال است و نه این هدف که به شبهه‌زدایی از این توهم پردازیم. تنها اینکه صرفنظر از ماهیت آمریکا، دشمنی با آن باعث همسویی با حکومت اسلامی می‌شود که مقبولیت خود را با «مبارزه با امپریالیسم و همدستانش» توجیه می‌کند. آمریکاستیزی بزرگترین سرمایهٔ تبلیغاتی حکومت اسلامی است و مادامیکه اکثر ایران‌دوستان نتوانند بر آن غلبه کنند نخواهند توانست به مبارزه‌ای کارا با حکومت اسلامی دست زنند.

امروزه پس از چهار دهه باید شهامت داشته باشیم اعتراف کنیم ناآگاهی جمعی ایرانیان، آنان را پذیرای تبلیغات چپ-اسلامی کرد. آیا شگفت‌انگیز نیست که ملایانی که بدویت را نمایندگی می‌کردند و کشورهای کمونیستی که از برآوردن نیازهای اولیهٔ مردمشان ناتوان بودند با تبلیغاتی پوشالی نسل ما را فریب دادند؟ آیا جای شگفتی نیست که در آستانهٔ انقلاب، پس از چهار دهه آموزش همگانی و شبکهٔ گستردهٔ دانشگاهی در تمام ایران حتی انگشت شماری اندیشمندان داشتیم که دربارهٔ پرتگاهی که در برابر ایران دهان گشوده بود هشدار بدهند؟

اما امروزه پس از تجربیات سخت، بخش بزرگی از ایرانیان در داخل و خارج از کشور با بازیافت ارزش‌های والای ایرانی و انسانی دریافته‌اند که کوشش برای بازسازی و نوسازی ایران باید والاترین هدف و آرزوی ایرانی باشد. باید به روشنی دید که بازسازی ایران به صورت میهنی امن، سرافراز و مرفه برای ما و فرزندانمان، با دشمنی و ستیزه‌جویی با دیگر کشورهای جهان ممکن نیست.

با اینهمه نگاهی به رسانه‌های گروهی و دنیای مجازی نشان می‌دهد که هنوز هم نه تنها هواداران ولایت فقیه، بلکه بخش بزرگی از میهن‌دوستان و حتی فرهیختگان ما بر همان طبل دیرین می‌کوبند. آنان از طرفی چنان ناتوانند که نمی‌توانند از تجربهٔ

تلخ چهار دهه گذشته این درس ساده را بگیرند، که در همه روابط انسانی آنکه باد می‌کارد توفان درو خواهد کرد و از طرف دیگر خود را مهندس انقلابات و مفسر حرکات سیاسی در سطح ایران و جهان می‌پندارند!

از اینکه هم میهنان بهائی آنان از طرف بالاترین مقام دینی و کشوری "نجس" خوانده می‌شوند، خم به ابرو نمی‌آورند، اما درباره نژادپرستی در اروپا و آمریکا قلم فرسایی می‌کنند. در هماوایی با ملایان، ایران باستان را «عصر جاهلیت» می‌نامند، اما «توهین به مقدسات اسلامی» را جنایت بر علیه بشر قلمداد می‌کنند! کشتار یهودیان بدست نازی‌ها را محکوم می‌کنند، اما برای اسرائیل بعنوان کشور بازماندگان این قربانیان حق حیات قائل نیستند.

اگر برای اسلامیون «سیاست عین دیانت است» و ستیزه جویی برای گسترش اسلام در آنان نهادینه است، چپ اندیش ایرانی دچار دوپارگی ذهنی است: از سویی ایران دوست است و از سوی دیگر می‌خواهد با ستیزه جویی به ایران خدمت کند. از سویی برای ایران آزادی، دموکراسی، پیشرفت علمی و اجتماعی آرزو دارد و از سوی دیگر، کشورهای پیشرفته جهان بویژه ایالات متحده را بعنوان مهد دموکراسی، ضامن آزادی و پیشتاز دانش پژوهی بر نمی‌تابد و چنان کوتاه‌بین است که نمی‌بیند اگر در ایالات متحده فیلم‌ها و گزارشات، بیشتر نابسامانی‌ها را نشان می‌دهند، بدین سبب که می‌خواهند برای غلبه بر آنها راه جویی کنند و اگر هر کسی می‌تواند بالاترین مقامات کشوری را به تندترین انتقادات نکوهش کند، نشان از سلامت دموکراسی دارد، درحالی‌که نابسامانی‌ها در دیگر نقاط جهان و بویژه در کشورهای بیرون از حیطه جهان آزاد به مراتب شدیدتر است و اغلب پس از مرگ و یا برکناری سیاستمداران روشن می‌شود که چه "جانوران سیاسی" بوده‌اند.

تبلیغات چپ زده بمنظور دامن زدن به آمریکاستیزی به وارونه‌نمایی و دروغ‌پردازی‌های گسترده‌ای دست زده، که آن‌ها را به سه مطلب می‌توان محدود کرد:

- نخست آنکه با وارونه‌نمایی تاریخ جهان پس از جنگ جهانی دوم، مدعی‌اند که «ایالات متحده و همدستانش» در تجاوز نظامی و سیاسی به دیگر کشورها دست داشته و باعث و بانی اغلب جنگ‌ها و عملیات کودتاگرانه بوده‌اند. بدین سبب هم دوستی و همکاری با کشورهای امپریالیستی جز سرسپردگی و زیان نتیجه‌ای ندارد. این مدعیان فراموش می‌کنند که بلوک کمونیسم پس از موفقیت در تسخیر نیم بزرگتر جهان در پیامد جنگ جهانی دوم با تمام قوا در پی تسلط کامل بر دنیا بود و از هیچگونه سلاح تبلیغی و عملیات نظامی برای رسیدن به این هدف ابا نداشت. در این میان ایالات متحده و دیگر کشورهای آزاد جهان وظیفه‌ای تاریخی و انسانی بر عهده داشتند که به قیمت کوشش فراوان و قربانی‌های زیاد از تهاجم جهانی کمونیسم جلوگیری کنند و اگر امروزه این خطر عظیم بر طرف شده است آن را باید مدیون مبارزه جهان آزاد دانست.

البته که چنین مبارزه عظیمی با دشمنی که اینک می‌دانیم از هیچگونه وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود ابا نداشت با قربانی‌های بسیار در هر دو طرف توأم بود، اما مسئولیت آن متوجه جنبش جهانی کمونیستی است و کسانی که بر آن خرده می‌گیرند باید پاسخگو باشند که آیا حاضرند خود و فرزندانشان در جهانی کمونیستی زندگی کنند؟ به هر حال، کشورهایی که بیشترین قربانی را در راه مبارزه با کمونیسم متحمل شدند از ویتنام تا شیلی از این بابت خشنودند و در راه پیشرفت همه جانبه در پی روابط دوستانه هرچه بهتر با ایالات متحده هستند.

- دیگر آنکه ادعا می‌کنند که چون آمریکا "سرمایه داری جهانی" را سرکردگی می‌کند، به "امپریالیسم هاری" بدل شده است و هر نوع رابطه اقتصادی با آن به وابستگی و غارت منابع طبیعی و انسانی منجر می‌شود. این دروغ عظیم زمانی برملا می‌شود که این واقعیت را در نظر گیریم که همه کشورهای که در رابطه اقتصادی با ایالات متحده قرار دارند از چین و هند گرفته تا برزیل و آرژانتین بدون آنکه به سرسپردگی سیاسی دچار شده باشند، به نسبت گستردگی این روابط به رشد اقتصادی بهتری نیز دست یافته‌اند. آیا شگفت‌انگیز نیست که کشورهای عربی «دست‌نشانده» نیز با استفاده از پول نفت به شکوفایی اقتصادی دست یافتند، اما روسیه و ونزوئلا با وجود منابع عظیم نفتی از اقتصادی بیمار رنجورند؟

مطلب سومی که چپ‌زدگان پایه تبلیغات خود قرار داده‌اند، عدالت اجتماعی است. آنان مدعی‌اند که چون سرمایه داری بر پایه تولید ارزش اضافی قرار دارد ناچار همواره با استثمار و اختلاف طبقاتی توأم است. آنان نادیده می‌گیرند که روند تولید، روندی زنده و پویاست و همپای دانش و فن پیشرفت می‌کند و ناگزیر با رشد مداوم سطح آگاهی و تکنولوژی بهتر پیوند دارد.

مفهوم «عدالت» مانند هر مفهوم اجتماعی نسبی است. چنانکه تصور از عدالت در دوران گذشته، با تصور امروزی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. وانگهی در هیچ دوره تاریخی اوضاع زندگی زحمتکشان در مقایسه با دو سده گذشته بهبود نیافته است. علت اصلی آن هم نه چنانکه ادعا می‌شود مبارزات چپ‌ها، بلکه ناشی از ماهیت سرمایه‌داری است که در رقابت بازار آزاد، هر واحد تولیدی مجبور به بهبود کیفیت و کمیت تولید است و بدین منظور به فن‌آوری هرچه پیشرفته‌تر و تولیدکنندگانی با سطح هرچه

بالاتری از آموزش و آگاهی نیاز دارد. انتقاد مارکس به سرمایه داری از آنجا ناشی می‌شد که فکر می‌کرد، گسترش تولید به استثمار هرچه شدیدتر زحمتکشان منجر خواهد شد. او نمی‌توانست بداند که رشد تکنولوژی به اتوماسیون و تولید انبوه دامن خواهد زد و در نتیجه سطح زندگی و رفاه زحمتکشان همواره رو به رشد خواهد بود.

بر خلاف ادعای دروغین کمونیست‌ها لازمه پیشرفت عدالت اجتماعی و در نهایت گذار به سوسیالیسم، درهم کوفتن «ماشین دولتی» نیست. زیرا، چنانکه بسیاری اندیشمندان مارکسیست مانند گرامشی هشدار دادند، «ماشین دولتی» بزرگترین و پیچیده ترین دست آورد جوامع بشری است و درهم کوفتن آن فقط می‌تواند به توحش استالینی و پول‌پوتی منجر شود. بنابراین عدالت واقعی تنها می‌تواند در سایه رشد هرچه بیشتر مناسبات سرمایه داری و گسترش آگاهی زحمتکشان تحقق یابد و دفاع از هر آلترناتیو دیگری رفتن به راهی است که در پیامد «انقلابات سوسیالیستی»، قرن بیستم را به قرن وحشت و جنایت بدل کرد.

«چپ زدگی» در کوران انقلاب ۵۷ در میان نسل جوان ایرانی به گسترشی انفجاری رسید و تبلیغات چپ روانه بر زمینه ناآگاهی سیاسی در رقابت و همپایی با اسلام سیاسی در جامعه رسوخ کرد. این رسوخ بر زمینه اعتقادات شیعی موجود رخ داد و بر همان اعتقادات سوار شد و جوانانی که می‌خواستند برای خدمت به میهن، راه صد ساله را یکشنبه بروند، از آنجا که از نقد مذهب به مارکسیسم نرسیده بودند، به برداشت جهان سومی از آن مؤمن شدند. پس از شکست از اسلام‌یون در تسخیر انحصاری قدرت، مورد آزار و کشتار قرار گرفتند، اما با تعصب و شور مذهبی «بر سر موضع» مقاومت کردند. با این تفاوت که شیعیان به پاداش آن جهانی مؤمن‌اند، اما چپ‌ها نمی‌توانند چنین انتظاری داشته باشند. شاید بدین سبب بخش بزرگی از آنان، زندگی در کشورهای مرفه را پاداش مبارزات قهرمانانه خود یافته است.

حکومت اسلامی پس از آنکه بزرگترین خیانت‌ها و جنایت‌ها را بر ایران و ایرانی‌روا داشته، هنوز هم بر دو پایه باقی است: نخست باورهای مذهبی عقب مانده ترین اقشار و دیگر چپ‌گرایی که هنوز هم بر بخشی از جامعه در داخل و حتی خارج از کشور شیوع دارد و در آمریکاستیزی و دشمنی با اسرائیل نمایان می‌شود.

روشن است که خرافات و اعتقادات عقب مانده ترین اقشار جامعه پایه محکمی نیست که حکومتی بتواند چهار دهه بر آن استوار بماند، اما پشتیبانی قشر بزرگی که ظاهراً نیز نه تنها مذهبی نیست، بلکه بخشی از تحصیل کردگان را نیز در برمی‌گیرد، سرمایه عظیمی است که حکومت اسلامی از آن خرج می‌کند و با کوشش‌های تبلیغی عظیم، مستقیم و یا غیرمستقیم آن را زنده نگه می‌دارد. همین نیز پایه اصلی حکومت اسلامی و مانع عمده در راه برکناری رژیم و برقراری حکومت دمکراتیک، مستقل و ملی را تشکیل می‌دهد.

نخستین اندیشه مارکسیستی این است که باید بکشیم «عامل عمده» را در میان «عوامل غیرعمده» تشخیص دهیم. زیرا در هر پدیده زنده ای فقط یک عامل عمده می‌تواند سرنوشت ساز باشد. اما شما با زیر پا گذاشتن این اصل بدیهی، از یک سو از رفتار حکومت اسلامی با ایران نالانید و از سوی دیگر از رژیم بخاطر «مبارزه ضدامپریالیستی» پشتیبانی می‌کنید! بدانید که مبارزه ضدامپریالیستی تان توهمی بیش نیست، اما پشتیبانی تان از حکومت اسلامی واقعی و باعث سرافکنندگی فرزندانان خواهد بود. اگر خود را مارکسیست و ایران دوست می‌دانید، شهادت داشته باشید و نجات ایران از حکومت اسلامی را مبارزه عمده در مرحله کنونی اعلام کنید!